

•

آن جوردن / نیل لاکیر / ادوین تیت

•

فلسفه‌ورزی دربارهٔ دین

درآمدی نقادانه به فلسفهٔ دین

•

ترجمهٔ مهدی خسروانی

•



فهرست مطالب

مقدمه مترجم ۱۱

مقدمه ۱۵

فلسفه دین چیست؟ ۱۵

چرا فلسفه دین را مطالعه می‌کنیم؟ ۱۵

فصل ۱: پایه‌ریزی برای دین پژوهی ۱۷

افلاطون ۱۷

نقدهای وارد شده به افلاطون ۲۴

ارسطو ۲۷

مفهوم تمایز نفس و بدن ۳۱

تأثیرهای یهودیت و مسیحیت بر فلسفه دینی ۳۴

پرسش‌های تشریحی ۴۱

فصل ۲: استدلال وجودشناختی برای وجود خدا ۴۳

استدلال وجودشناختی کلاسیک ۴۳

این صورت‌های استدلال وجودشناختی تا چه اندازه موفق‌اند؟ ۴۵

صورت‌های نوین استدلال وجودشناختی ۴۷

۵۰	نقدهای دیگر به استدلال وجودشناختی
۵۴	نقدی بر استدلال پلاتینگا
۵۵	جمع‌بندی
۵۵	پرسش‌های تشریحی

فصل ۳: استدلال کیهان‌شناختی برای وجود خدا

۵۷	استدلال کیهان‌شناختی کلاسیک
۵۸	استدلال کیهان‌شناختی توماس آکوئینی قدیس
۶۲	استدلال لایب‌نیتس برای «جهت کافی»
۶۳	اشکال هیوم به استدلال کیهان‌شناختی
۶۴	ایمانوئل کانت
۶۴	مناظرهٔ رادیویی کاپلستون و راسل
۶۵	برایندهای نظریه‌های علمی دربارهٔ خاستگاه گیتی
۶۶	نظریهٔ حالت پایا
۶۶	انفجار بزرگ
۶۷	روایت کلامی استدلال کیهان‌شناختی
۶۹	استدلال کیهان‌شناختی تا چه حد موفق است؟
۷۰	نظریهٔ کوانتوم
۷۳	جمع‌بندی
۷۳	پرسش‌های تشریحی

فصل ۴: استدلال نظم برای وجود خدا

۷۶	صورت کلاسیک استدلال نظم
۷۶	طرح و نظم به مثابهٔ ترتیب
۷۷	طرح و نظم به مثابهٔ غایت
۸۱	مخالفت دیوید هیوم با استدلال نظم
۸۲	فرضیهٔ اپیکوری
۸۲	جان استورات میل

فهرست مطالب ۷

۸۲	چالش داروینسم برای استدلال نظم
۸۴	اصل بشری
۸۶	چالش علم نوین
۸۹	جمع بندی
۹۰	پرسش های تشریحی

فصل ۵: استدلال اخلاقی برای وجود خدا

۹۱	روایت کانتی استدلال اخلاقی
۹۸	روایت های دیگر استدلال اخلاقی
۱۰۲	پرسش های تشریحی

فصل ۶: استدلال هایی برای وجود خدا بر اساس تجربه دینی

۱۰۳	تجربه دینی چیست؟
۱۰۴	سنخ های متفاوت تجربه دینی
۱۰۵	تجربه دینی به عنوان استدلالی برای وجود خدا
۱۰۶	ویلیام جیمز
۱۱۲	دیگر تبیین های تجربه دینی
۱۱۲	زیگموند فروید
۱۱۳	کارل مارکس
۱۱۷	ریچارد سونیرن
۱۲۳	تمایز آفاقی / انفسی
۱۲۵	ارزیابی «استدلال برای وجود خدا بر اساس تجربه دینی»
۱۲۶	جمع بندی

فصل ۷: مسئله شر و رنج

۱۲۹	ماهیت شر
۱۲۹	مسئله شر برای دینداران
۱۳۳	تئودیسه آگوستین

۱۳۷	تئودیسۀ ایرنائوس.....
۱۴۳	خلاصهٔ نقش ارادهٔ آزاد انسان در تئودیسۀ های سنتی.....
۱۴۴	فهم‌های مدرن از مسئلهٔ شر: مونیسیم.....
۱۴۶	برگ برنده‌های دیگر در برابر مسئلهٔ شر.....
۱۴۸	تئودیسۀ فرایند.....
۱۵۱	جمع‌بندی.....
۱۵۱	پرسش‌های تشریحی.....

فصل ۸: چالش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی برای باور دینی..... ۱۵۳

۱۵۳	چالش‌های روان‌شناسی برای باور دینی.....
۱۵۳	نظریهٔ فروید دربارهٔ دین.....
۱۶۲	ارزیابی سنجشگرانهٔ دیدگاه‌های فروید.....
۱۶۵	نظریهٔ یونگ دربارهٔ دین.....
۱۷۱	ارزیابی سنجشگرانهٔ دیدگاه‌های یونگ.....
۱۷۳	جمع‌بندی.....
۱۷۴	چالش‌های جامعه‌شناسی برای باور دینی.....
۱۷۴	امیل دورکیم.....
۱۸۱	ماکس وبر.....

فصل ۹: زندگی پس از مرگ..... ۱۹۷

۱۹۷	مرگ چیست؟.....
۱۹۸	مادی‌انگاری یا دوگانه‌انگاری؟.....
۱۹۹	تمایز میان نفس و بدن.....
۲۰۸	تناسخ.....
۲۱۰	شواهد وجود نفس.....
۲۱۴	مادی‌انگاری.....
۲۱۹	مفهوم‌های بهشت و دوزخ.....
۲۲۰	پرسش‌های تشریحی.....

فصل ۱۰: وحی یا انکشاف الهی ۲۲۱

تجربه دینی به مثابه صورتی از وحی یا انکشاف الهی ۲۲۱

تجربه عرفانی ۲۲۳

معجزه ۲۳۰

وحی یا انکشاف الهی از طریق متون مقدس ۲۴۲

تجربه انقلاب به مثابه وحی یا انکشاف الهی ۲۴۵

وحی ها یا انکشاف های الهی «جمعی» و تجربه های دینی «جمعی» ۲۵۱

معجزه ها ۲۵۳

تفسیر متن مقدس به مثابه وحی یا انکشاف الهی ۲۵۴

جمع بندی ۲۵۶

پرسش های تشریحی ۲۵۷

فصل ۱۱: زبان دینی ۲۵۹

طریقت سلبی (شیوه تنزیهی) ۲۵۹

اصل تحقیق پذیری ۲۶۲

آیا زبان دینی معنادار است؟ ۲۶۴

چالشی در برابر پوزیتیویسم منطقی ۲۶۶

اصل ابطال پذیری ۲۶۷

چالش فراروی اصل ابطال پذیری ۲۶۹

زبان دینی تمثیلی است ۲۷۰

زبان دینی استعاری و نمادین است ۲۷۲

زبان دینی به مثابه اسطوره ۲۷۴

هدف زبان دینی ۲۷۴

نظرات دیگر درباره زبان دینی به عنوان زبان نمادین ۲۷۵

اندیشه های دیگر درباره کاربرد اسطوره در بافتارهای دینی ۲۷۷

بازی های زبانی ۲۷۸

جمع بندی ۲۷۹

پرسش های تشریحی ۲۸۰

فصل ۱۲: آزمون تطبیقی	۲۸۱
پیوندهای میان فلسفه و اخلاق‌شناسی	۲۸۲
برایندهای نظریه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی برای اخلاق‌شناسی	۲۸۶
ربط و نسبت میان رفتار اخلاقی و زندگی پس از مرگ	۲۸۸
رابطهٔ میان زبان اخلاق‌شناختی و زبان دینی	۲۹۰
خلاصهٔ فصل‌ها برای بازنگری	۲۹۳
فصل ۱: پایه‌ریزی برای دین‌پژوهی	۲۹۳
فصل ۲: استدلال وجودشناختی برای وجود خدا	۲۹۶
فصل ۳: آیا استدلال کیهان‌شناختی وجود خدا را اثبات می‌کند؟	۲۹۹
فصل ۴: آیا استدلال نظم وجود خدا را اثبات می‌کند؟	۳۰۰
فصل ۵: آیا استدلال اخلاقی وجود خدا را اثبات می‌کند؟	۳۰۲
فصل ۶: آیا تجربهٔ دینی وجود خدا را اثبات می‌کند؟	۳۰۳
فصل ۷: چرا شر و رنج وجود دارند؟	۳۰۵
فصل ۸: چالش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی برای باور دینی	۳۰۸
دین و روان‌شناسی	۳۰۸
پیوندهای میان دین و تفرد	۳۱۰
دین و جامعه‌شناسی	۳۱۰
فصل ۹: آیا زندگی پس از مرگ وجود دارد؟	۳۱۳
فصل ۱۰: وحی یا انکشاف الهی	۳۱۵
فصل ۱۱: چگونه دربارهٔ خدا سخن می‌گوییم؟	۳۱۹
واژه‌نامه	۳۲۱
نمایه	۳۲۵

مقدمه مترجم

کتاب حاضر، در اصل، درسنامه‌ای برای واحد آموزشی «فلسفه دین» در برخی دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان، خصوصاً انگلستان، است. با این حال، به گونه‌ای تألیف شده که برای مطالعه‌اش نیازی به استاد نیست و کسانی که قصد مطالعه آزاد در زمینه فلسفه دین دارند نیز می‌توانند از آن استفاده کنند.

در حوزه فلسفه دین، کتاب‌های متعددی به فارسی ترجمه شده‌اند. بنابراین بد نیست ابتدا توضیح دهم که چرا تصمیم به ترجمه کتابی جدید در این زمینه گرفتم و چه مزیت‌هایی در فلسفه‌ورزی درباره دین بود که من را به ترجمه آن ترغیب کرد.

کتاب، با آن که حجمی نسبتاً کم دارد، به موضوع‌هایی متنوع در زمینه فلسفه دین می‌پردازد و نظرات فیلسوفان متعددی را درباره هر موضوع بررسی می‌کند. شیوه پرداختن به موضوع‌ها کاملاً استدلال‌محور و سنجشگرانه (نقادانه) است؛ یعنی ابتدا رأی و استدلال یک فیلسوف درباره آن موضوع بیان می‌شود و سپس نقد فیلسوفان دیگر به آن رأی و استدلال مطرح می‌شود. در بسیاری از موارد، نویسندگان کتاب به این نیز اکتفا نمی‌کنند؛ یعنی یک مرحله جلوتر رفته و خود نقدها را هم نقد و سنجشگری می‌کنند. ثمره شیوه یادشده این است که مخاطب صرفاً از حکم چند فیلسوف درباره موضوع باخبر نمی‌شود بلکه، در هر بحث، ذهنش به خوبی با استدلال‌ها و نقدها درگیر شده و متوجه نقطه‌های اختلاف میان فیلسوفان (و چرایی آن اختلاف‌ها) می‌شود.

به این ترتیب، خواننده، زمانی که خواندن یک فصل را به پایان می‌برد، فهمی اساسی از موضوع فصل پیدا کرده و با استخوان‌بندی برخی از استدلال‌های اصلی که درباره آن اقامه شده‌اند آشنا شده است. علاوه بر این، با برخی از برجسته‌ترین آثار مطرح مربوط به آن موضوع نیز آشنا می‌شود. همه این‌ها موجب می‌شود که، در پایان مطالعه فصل، علاقه خواننده به تحقیق بیشتر درباره موضوع مورد بحث و فهم کامل‌تر آن افزایش یافته باشد؛ از سوی دیگر، به سبب آشنایی با استخوان‌بندی استدلال‌ها و آثار برجسته، توانایی لازم برای این کار

را نیز پیدا کرده است. در نتیجه، علاوه بر یادگیری مطالب این کتاب، به‌خوبی آمادهٔ تحقیق‌های جدی‌تر نیز خواهد شد.

در حاشیهٔ صفحه‌های کتاب، قاب‌هایی با عنوان‌های «لازم است بدانید» و «بیندیشیم» می‌بینید. قاب «لازم است بدانید» حاوی مطالبی است که به کامل‌تر شدن دانش و فهم شما از یک نکته یا موضوع کمک می‌کنند. در قاب «بیندیشیم» معمولاً تکلیف‌هایی کوتاه مشخص می‌شود، یا موضوعی مطرح می‌شود تا شما در گروه‌های کوچک یا کلاس، درباره‌اش بحث کنید.

نویسندگان فصل‌های کتاب را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. در بخش نخست، موضوع فصل را مطرح می‌کنند و آن را توضیح می‌دهند؛ بعد، خواننده را با نظر چند فیلسوف دربارهٔ موضوع و استدلال‌های آن‌ها آشنا می‌کنند و سپس خودشان، یا از قول فیلسوفی دیگر، نظرات و استدلال‌های آن‌ها را نقد می‌کنند. بخش دوم مکمل بخش نخست است؛ یعنی در آن نظرات و استدلال‌های بیشتری دربارهٔ موضوع بررسی می‌شود و، در نهایت، جمع‌بندی صورت می‌گیرد. خواننده می‌تواند فقط بخش نخست را بخواند و این کار لطمهٔ اساسی به فهم او نمی‌زند. اما دانشجویان و خوانندگانی که خواهان دستیابی به فهمی عمیق‌تر از موضوع فصل هستند باید بخش دوم را نیز مطالعه کنند. قاعدتاً، اگر استادان دانشگاه بخواهند از این کتاب در برنامهٔ درسی استفاده کنند، می‌توانند برای درس‌های دو واحدی صرفاً بخش نخست و برای درس‌های سه یا چهار واحدی کل هر فصل را درس بدهند.

کتاب به گونه‌ای تألیف شده که برای کسانی که دانش چندانی در فلسفه ندارند نیز قابل استفاده باشد (گرچه فهم برخی بخش‌ها، به‌ویژه در همان فصل اول کتاب، نیازمند درنگ بیشتری است). به همین دلیل است که نویسندگان تقریباً همهٔ اصطلاح‌ها و مفهومی‌های جدید را توضیح داده‌اند (البته به غیر از موردهایی که تحقیق دربارهٔ یک موضوع یا یک اصطلاح را مشخصاً به خواننده واگذار کرده‌اند). با این حال، بعضی جاها واژه‌ها یا اصطلاح‌هایی بودند که گمان می‌کردم ترجمهٔ آن‌ها احتمالاً برای خوانندهٔ فارسی‌زبان نامأنوس باشند. در این گونه موردها سعی کرده‌ام با توضیح در قلاب یا پاورقی یا، به‌عنوان راه‌حل آخر، با آوردن معادل انگلیسی (که در واژه‌نامه‌های پایان کتاب نیز آمده‌اند)، فهم متن را آسان‌تر کنم. امیدوارم این کار موجب شده باشد حتی کسانی که دانش پیشین در فلسفه ندارند نیز بتوانند کتاب را با کمترین دشواری و با کمترین نیاز به منابع دیگر مطالعه کنند.

از آن‌جا که کتاب برای نظام آموزشی انگلستان تألیف شده، نویسندگان، در میان مطالب کتاب، گاه راهنمایی‌هایی آورده بودند که به آزمون‌های دانشگاهی در انگلستان مربوط می‌شدند. آن مطالب را حذف کرده‌ام یا به نحوی تغییر داده‌ام که برای خوانندهٔ ایرانی معنادار باشند. غیر از این، هیچ حذف و اضافه‌ای در متن کتاب صورت نگرفته است. هر جا می‌خواسته‌ام کلمه یا عبارتی اضافه کنم آن را درون قلاب [] گذاشته‌ام. تقریباً همهٔ قلاب‌ها افزودهٔ مترجم‌اند. قلاب‌هایی که در متن اصلی بوده‌اند را با علامت ستاره در کنار قلاب [] مشخص کرده‌ام. پاورقی‌ها نیز همگی افزودهٔ مترجم‌اند. و نکتهٔ آخر این که قطعه‌های کتاب مقدس را

مقدمه مترجم ۱۳

خودم ترجمه نکرده‌ام؛ در بیشتر موارد از ترجمه پیروز سیار و در مورد هایی که ترجمه ایشان در دست نبود از «ترجمه قدیم» (نسخه ایلام) استفاده کرده‌ام.

در حد توانم کوشیده‌ام نقصان های کتاب را به حداقل برسانم؛ با این حال، همانند هر اثر دیگری، قاعدتاً بدون کاستی نیست. همچون همیشه، بسیار مدیون خوانندگانی خواهم بود که این کاستی ها (به ویژه کاستی هایی که به مترجم مربوط می شوند) را از طریق ایمیلی که در ادامه آورده‌ام تذکر دهند تا در چاپ های بعدی اصلاح شود. بی شک قدردان این هدیه گران قدر خواهم بود.

در پایان لازم می دانم از استاد مصطفی ملکیان که سهم بزرگی در ترجمه این کتاب دارند سپاسگزاری کنم. از استاد هومن پناهنده نیز به خاطر مشورت ها و راهنمایی هایشان تشکر می کنم.

مهدی خسروانی

khosravani@gmail.com

مقدمه

فلسفه دین چیست؟

هر تعریفی از فلسفه دین مناقشه‌انگیز خواهد بود زیرا این اصطلاح از قدیم در بافتارهایی بسیار متفاوت به کار رفته و تفسیر شده است. در دوران جدید، به‌ویژه در اروپا و آمریکا، منظور از «فلسفه دین» تحلیل عناصرها و مفهومی‌های دینی خاص (به‌ویژه عناصرها و مفهومی‌های دین‌های غربی) بوده است. عمدتاً مقصود از آن تحقیق سنجشگرانه [نقادانه] دربارهٔ مسیحیت و، تا حدودی یهودیت، بوده است.

پرسش‌هایی که در فلسفه دین مطرح می‌شوند بسیار بیشتر از آن‌اند که بتوان در این جا فهرستی کامل از آن‌ها عرضه کرد، اما برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

- آیا خدا وجود دارد؟
- چگونه می‌توان دربارهٔ خدا سخن گفت؟
- آیا می‌توان خدا را تجربه کرد؟
- چگونه خداوند می‌تواند قادر مطلق و مهرورز مطلق باشد، در حالی که شر و رنج وجود دارند؟
- آیا معجزه رخ می‌دهد؟
- آیا زندگی پس از مرگی وجود دارد؟

در این کتاب، دربارهٔ همه این پرسش‌ها، و نیز پرسش‌های دیگر، بحث خواهیم کرد.

چرا فلسفه دین را مطالعه می‌کنیم؟

بسیاری سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق.م) را «پدر فلسفه» لقب داده‌اند، اما او به خاطر تعالیمش محاکمه، محکوم، و

سرانجام اعدام شد. دلیلش این بود که بسیاری از معاصرانش (همانند آریستوفانس) بر این باور بودند که روش تحقیق او غیردینی است، چرا که او در پی فهم «امر الهی» است.

جسم سقراط مرد، اما او بر فلسفهٔ دینی و پژوهش منطقی‌ای که پس از خودش شکل گرفت تأثیری عمیق گذاشت. اگر این حوزه امروزه از چنین اهمیت و جذابیتی برخوردار است، در واقع به سبب روش تحقیق سنجشگرانه‌ای است که سقراط و دیگران ایجاد کردند.

کسان بسیاری قائل شده‌اند که علم «دین جدید» قرن نوزدهم بوده است. اگر این سخن درست باشد، مسلماً فلسفه نیز، دقیقاً بنابر همان دلیل‌ها، «دین جدید» قرن بیست و یکم است؛ یعنی انسان را قادر می‌سازد دربارهٔ نظرات گوناگون پرسشگری کند و سپس خودش دست به نتیجه‌گیری بزند.

بنابراین، فایدهٔ مطالعهٔ فلسفهٔ دین این است که ذهنی کاوشگر ایجاد می‌کند؛ به عبارت دیگر، شخص را در تحلیل دیدگاه‌ها، استدلال کردن، تعقل دربارهٔ استدلال‌ها، و دستیابی به نتیجه‌های منطقی و موجه توانا می‌سازد.

فصل ۱

پایه‌ریزی برای دین‌پژوهی

افلاطون (۴۲۸-۳۴۷ ق.م)

در پایان فصل نخست از خواننده انتظار می‌رود که از این جنبه‌های اندیشه افلاطون فهمی اساسی داشته باشد:

- تمثیل غار
- مفهوم صُور یا مُثُل، به‌ویژه صورت یا مثال خیر
- مفهوم تمایز نفس/بدن

افلاطون بر اندیشمندان دینی و فیلسوفان پس از خود تأثیر زیادی گذاشت. او در یونان باستان و در شهر آتن شاگرد سقراط بود. سبک آموزش سقراط این بود که بنیادی‌ترین انگاشته‌های افراد را زیر سؤال می‌برد و از این طریق به آن‌ها می‌فهماند که دانسته‌هایشان در واقع چه اندک است: نتیجه این شد که در سال ۳۹۹ ق.م او را به خاطر به چالش کشیدن جهان‌بینی مقبول عام به مرگ محکوم کردند.

با این همه، افلاطون به تلاش برای پاسخ‌دادن به این پرسش که «چه چیزی به‌راستی واقعی است؟» ادامه داد، و با این کار به طرح و بسط نظریه شناخت خود پرداخت. افلاطون معتقد بود جهانی که پیرامونمان می‌بینیم چیزی جز توهم نیست؛ توهمی که آفریده حواس ماست (بینایی، شنوایی، بساوایی، بویایی، و چشایی). حواس فریب

بیندیشیم

به عنوان مثالی برای نشان دادن این که حواس اتکاناپذیرند، عدم توافق بر سر زیبایی چیزها یا افراد را در نظر بگیرید. زیبایی با استفاده از حواس تشخیص داده می‌شود، اما هرگز نمی‌توانیم دربارهٔ این که چه چیزی زیباست به شناخت حقیقی دست یابیم، بلکه در این باره تنها می‌توانیم ظن‌هایی^۱ داشته باشیم. آنچه برای یک نفر زیباست ممکن است برای دیگری زشت باشد.

1. opinions

لازم است بدانید

این اصطلاحات غالباً برای اشاره به مفهوم‌های افلاطون به کار می‌روند. جهانی را که پیرامونمان می‌بینیم می‌توان جهان مرئی، جهان یا قلمرو ظواهر، یا عالم حس نامید. این جهان نقطهٔ مقابل واقعیت حقیقی است که عالم مُثُل نامیده می‌شود. این جهان (عالم مثل) است که شناخت حقیقی را به ما می‌دهد.

لازم است بدانید

برای پی‌بردن به معنای تمثیل بنگرید به صفحهٔ ۲۷۰. در این مورد، تمثیل صورت یک داستان کوتاه را پیدا می‌کند؛ داستانی که ظواهر و واقعیت را در مقابل یکدیگر می‌گذارد. در کل، افلاطون می‌خواهد زندگی ما را با کسانی که درون غار هستند مقایسه کند.

ظواهر را می‌خورند و بنابراین اتکاناپذیرند. حواس به ما کمک می‌کنند دربارهٔ جهان به ظن‌هایی برسیم اما هرگز نمی‌توانند شناخت حقیقی به ما بدهند.

افلاطون معتقد بود تنها با استفاده از ذهن‌هایمان، با نیروی اندیشهٔ عقلانی، می‌توانیم به شناخت حقیقی دست یابیم و این است چیزی که می‌تواند ما را بر دستیابی به قلمرو واقعیت حقیقی، که ورای حواس است، توانا سازد. در کُنه این واقعیت، مفهوم مُثُل افلاطونی نهفته است (در صفحه‌های ۲۰-۲۱ در این باره توضیح داده‌ایم). او معتقد بود مهم‌ترین کار فیلسوف این است که با جست‌وجو در ورای ظواهر جهان در پی شناخت این واقعیت باشد.

افلاطون در تمثیل غار خود به تشریح تقابل بین ظواهر و واقعیت و نیز به تشریح جست‌وجوی شناخت توسط فیلسوف می‌پردازد.

خلاصهٔ تمثیل غار افلاطون

افلاطون گروهی از زندانیان را توصیف می‌کند که زندگی خود را در حالی که زنجیر شده‌اند در زیر زمین و نزدیک انتهای یک غار گذرانده‌اند. روی آن‌ها به سمت دیوار انتهایی غار است و نمی‌توانند سرشان را برگردانند. کل آنچه می‌توانند ببینند مجموعه‌ای از سایه‌هاست که به سبب آتش پشت سرشان که تنها نور موجود در غار است روی دیوار افتاده است. درست پشت سر زندانیان، بین آن‌ها و آتش، دیواری کوتاه قرار دارد و پشت آن دیوار چند نفر در حالی که عروسک‌های مختلفی را بالای دیوار نگه داشته‌اند به حرکت و صحبت کردن مشغول‌اند. این عروسک‌ها هستند که سایه‌های روی دیوار را می‌سازند. از نظر زندانی‌ها سایه‌ها واقعی‌اند، زیرا آن‌ها نمی‌دانند که پشت سرشان چه رخ می‌دهد.

اگر یکی از زندانیان رها شود احساس رنج و آشفتگی خواهد کرد. از آن‌جا که نور آتش چشمانش را می‌زند نمی‌تواند عروسک‌ها را واضح ببیند؛ سایه‌هایی که با آن‌ها خو گرفته برایش واقعی‌تر و آسودگی‌بخش به نظر می‌رسند. حال اگر این زندانی را از غار بیرون بکشند و در روشنایی خورشید بیاورند مبهوت‌تر خواهد شد و نور چشمانش را بیشتر اذیت خواهد کرد. در ابتدا و پیش از آن که به تدریج به وضوح شگفت‌آور جانوران و اشیاء واقعی عادت کند به دنبال سایه‌ها و تصویرهاست. اما سرانجام خورشید را می‌بیند؛ خورشیدی که واقعاً هست و منشأ کل

زندگی و از جمله سایه‌های غار است. اینجاست که برای نخستین بار به حقیقت پی می‌برد.

زندانی‌ای که این سفر را پشت سر گذاشته به جهان سایه‌ها، جایی که پیش‌تر بوده، هیچ‌وقعی نمی‌نهد. اگر، پس از بازگشت به غار، برای دیگران تعریف کند که چه آموخته، هیچ‌کس حرفش را باور نمی‌کند؛ گمان می‌کنند که او دیوانه شده است. افزون بر این متوجه می‌شوند این سفر توانایی او را در پیش‌بینی حرکت سایه‌ها تضعیف کرده زیرا، پس از بازگشت به تاریکی، دیدن سایه‌ها برایش دشوارتر است. اگر بکوشد دیگران را هم به پیروی از خودش متقاعد کند، او را به مرگ محکوم می‌کنند تا نگذارند دیگران را از راه به در برد.

مضمون تمثیل غار افلاطون

تمثیل افلاطون بر تفاوت بین ظاهر جهان (که صحنه داخل غار نماد آن است) و واقعیت پشت این ظاهر (که جهان بیرون غار نمادش است) تأکید می‌کند. هر یک از اجزاء تمثیل در پروراندن این تقابل نقش ایفا می‌کنند تا اهمیت تلاش برای کشف واقعیت را به خواننده بقبولانند.

زندانی‌ها نماد مردم عادی‌اند؛ مردمی که هنوز شناخت حقیقی را کشف نکرده‌اند. آنچه این مردم می‌بینند فریشتان می‌دهد و معتقدشان می‌کند که ورای نمایش سایه‌ها، که از نظر آن‌ها کل واقعیت موجود است، چیزی وجود ندارد. به همین طریق، حواس ما به ما اطمینان می‌دهند که ورای آنچه آن‌ها تجربه می‌کنند هیچ چیز نیست. اما ما نیز همانند زندانی‌ها در اشتباهی فاحش به سر می‌بریم؛ اشتباهی که برای کسانی که حقیقت را می‌دانند درست به همان اندازه آشکار است.

نمایش سایه‌ها نماد توهمی است که زاده حواس ماست. درست همان‌طور که سایه‌ها برای زندانی‌ها واقعی به نظر می‌رسیدند و ظاهراً نظم و ساختار داشتند، منظره‌ها و صداها و صداهایی که ما تجربه می‌کنیم نیز واقعی و اصیل به نظر می‌رسند. اما هر دو این‌ها به یک اندازه نادرست‌اند زیرا حواس نمی‌توانند به واقعیت دست یابند. افلاطون با تصویرکردن سایه‌های اشیاء مصنوعی که به علت شعله‌های لرزان آتش روی دیوار افتاده‌اند، بر بطلان توهم تأکید می‌کند؛ هیچ چیز بیش از این از عالم واقع دور نیست.

غار نماد جهان مرئی است؛ جایی که سایه‌ها (که نماد ظواهر هستند) بیش از خود حقیقت واقعی به نظر می‌رسند. غار نماد بدن

بیندیشیم

برای کمک به تجسم شکل کلی غار، با استفاده از بندهایی که غار را توصیف می‌کنند طرحی از غار ترسیم کنید.

انسان، که نفس را زندانی کرده، نیز هست. درست همان طور که غار نمایش سایه‌ها را ایجاد می‌کند، بدن ما نیز توهم‌هایی را برای ما ایجاد می‌کند که منشأشان حواس ماست. از آن‌جا که توهم‌ها واقعی‌تر از واقعیت به نظر می‌آیند، بدن نفس را از جست‌وجوی شناخت واقعی باز می‌دارد.

لازم است بدانید

فهم افلاطون از تمایز نفس/بدن را در صفحه‌های ۲۳-۲۴ و نیز در صفحه‌های ۱۹۹-۲۰۰ بررسی کرده‌ایم.

سیر از غار به جهان بیرونی نماد کشف شناخت حقیقی توسط فیلسوف است. زندانی برای این‌که بتواند واقعیت را ببیند باید زنجیرهایش را باز می‌کند و از غار می‌گریخت. به همین نحو، فیلسوف، برای این‌که به شناخت دست یابد، باید با استفاده از ذهنش خود را از توهمی که زاده حواس اوست رها کند. افلاطون تأکید می‌کند که این سفر رنج‌آور و آشفته‌کننده است زیرا مستلزم کنارگذاشتن همهٔ امور مأنوس است. همان طور که نور چشمان زندانی را آزار می‌داد، واقعیت، که بسیار با عظمت‌تر از تجربهٔ پیشین ماست، چشمان ما را می‌زند و ما را غرق در بهت و ترس می‌کند. از آن‌جا که واقعیت چنین نامانوس است، در ابتدا غیر قابل‌باورتر از توهم به نظر می‌رسد. درست همان طور که زندانی در ابتدا نمی‌توانست به خورشید نگاه کند، زمان می‌برد تا واقعیت به طور کامل کشف شود.

خورشید نماد کامل‌ترین واقعیت‌هاست؛ همان چیزی که افلاطون به آن «مثال خیر» می‌گوید. هدف نهایی ما دستیابی به شناخت مثال خیر است زیرا این امر ما را به فهم هر چیز دیگری قادر می‌سازد. درست همان طور که همهٔ موجودهای زنده به خورشید وابسته‌اند، همهٔ چیزهای دیگر برای هستی خودشان به این واقعیت نهایی وابسته‌اند.

با وجود رنج‌آوردن این سفر، افلاطون تأکید می‌کند که اگر کسی واقعیت را کشف کند هرگز مایل نخواهد بود که به وضعیت پیشین، یعنی بی‌بهرگی از شناخت، بازگردد. وضعیت پیشین او در مقایسه با وضعیت جدیدش بی‌ارزش به شمار می‌آید.

وقتی فیلسوف شناخت حقیقی را کشف کرد می‌کوشد کسانی را که به این شناخت نرسیده‌اند آگاه کند و بازگشت زندانی شرح اتفاق‌هایی است که در این مرحله رخ می‌دهند. از آن‌جا که علاقهٔ قدیمی او به شیوهٔ زندگی سابقش اکنون دوش‌ش‌آلود است، مهارتش در آن زمینه را از دست داده، چرا که آن شیوهٔ زندگی را کنار گذاشته

بیندیشیم

بدون تردید منظور افلاطون از بحث دربارهٔ سرنوشت فیلسوف اشاره به مرگ سقراط بوده است. ببینید می‌توانید در زمان خودمان افرادی را بیابید که، مثلاً، به سبب به چالش کشیدن دیدگاه‌های دینی یا سیاسی مقبول عام کشته شده‌اند.

است. این‌که زندانی فرار کرده نمی‌تواند سایه‌ها را درست ببیند نماد همین وضعیت است. دیگران خواهند گفت که رفتن در پی فلسفه توانایی‌های او را تضعیف کرده است و او را به سخره خواهند گرفت. آن‌ها نمی‌پذیرند که ممکن است نظری واقعی‌تر از نظرات خودشان وجود داشته باشد؛ و اگر بکوشد که دیگران را به سمت حقیقت سوق دهد کشته خواهد شد.

مُثل

افلاطون معتقد بود در پس هر مفهومی (مثلاً زیبایی)، یا هر شیئی (مثلاً درخت) در جهان مرئی واقعی‌نامشهود وجود دارد که او مثال یا صورت^۱ آن شیء یا مفهوم می‌نامید. برای نمونه، مثال زیبایی و مثال درخت وجود دارند. مُثل را می‌توان پرهیب^۲ [شما، طرح]‌های آرمانی برای نمونه‌های این جهانی خاص زیبایی و درخت و... (که افلاطون آن‌ها را جزئی‌ها [نمونه‌های جزئی] می‌نامد) در نظر گرفت.

افلاطون تأکید کرد که مثل به صورت مستقل در عالم مثل وجود دارند. آن‌ها مطمئناً فقط تصویرهایی زاده ذهن‌های افراد نیستند و به صورت مستقل از جزئی‌های خودشان وجود دارند. برای نمونه، مثال زیبایی به صورت جدا از تصوراتهای ما درباره زیبایی و نیز جدا از افراد یا تصویروهای زیبا و... [که «جزئی»‌های مثال زیبایی‌اند] وجود دارد. از نظر افلاطون، مُثل سرچشمه کل شناخت‌اند. فیلسوفان، هنگامی که در جست‌وجوی حقیقت‌اند، در واقع در پی همین مثل‌اند. مثل به مراتب بیشتر از جزئی‌هایشان (که تنها در ظاهر وجود دارند و بنابراین بازتاب‌هایی ضعیف از مثل هستند) واقعیت دارند. برای نمونه، زیبایی یک نقاشی امری توهمی و صرفاً تقریبی بسیار ضعیف از مثال زیبایی است؛ به همین دلیل است که مثل را بعضی وقت‌ها نمونه‌های برین یا نمونه‌های آرمانی^۳ می‌نامند.

مثل، از این جهت که از ماده فیزیکی ساخته نشده‌اند و به آن وابسته نیستند، با جهان مرئی تفاوت بنیادی دارند. از آن‌جا که مثل منبع کل شناخت هستند، باید تماماً پایدار باشند؛ به عبارت دیگر، باید ابدی و نامتغیر باشند. بنابراین غیرمادی‌اند و به همین خاطر نمی‌توان آن‌ها را

لازم است بدانید

به صفحه‌های ۱۷-۱۸ بازگردید و استنباط افلاطون از تفاوت بین جهان ظواهر و جهان مثل را دوباره بخوانید. مُثل را بعضی وقت‌ها صور یا ایده‌ها نیز می‌نامند.

لازم است بدانید

وقتی می‌گوییم مثل غیرمادی‌اند مقصودمان این است که غیرفیزیکی‌اند. از نظر افلاطون ماده فیزیکی ذاتاً توهمی و اتکاناپذیر است زیرا در معرض تغییر است. برای نمونه، با این‌که یک رودخانه ممکن است شیئی واحد به نظر آید، در واقع مجموعه‌ای از میلیون‌ها مولکول آب است که مرتباً صورت‌بندی‌شان را تغییر می‌دهند. صورتی که در این لحظه وجود دارد به‌هیچ‌وجه با صورت لحظه بعد یکسان نیست و از نظر افلاطون این بدان معناست که نمی‌توانیم به شناختی حقیقی از آن دست یابیم.

۱. واژه‌های «مثال» و «صورت» در فلسفه افلاطون به جای هم به کار می‌روند.

2. blueprint

3. ideals

به وسیلهٔ حواس تشخیص داد. با این‌که مثل با جهان مرئی متفاوت‌اند ولی با آن ربط و نسبت دارند. جزئی‌ها، برخلاف مثل، وابسته به مادهٔ فیزیکی، ناقص، و قابل تغییرند.

افلاطون معتقد بود تنها دلیل این‌که می‌توانیم به شناسایی و طبقه‌بندی اشیاء در جهان مرئی پردازیم شباهتی است که با مثل دارند، اگرچه این شباهت مبهم است؛ مثلاً گربه‌ها از نظر رنگ، اندازه، شکل، و ریخت با هم تفاوت دارند. از نظر افلاطون ویژگی متمایزکنندهٔ آن‌ها این واقعیت است که همگی بهره‌ای از مثال گربه دارند. اگر ما می‌توانیم هویت آن‌ها را تشخیص دهیم بدین خاطر است که در ذهنمان به این موضوع واقفیم. همین سخن در مورد مفهوم‌هایی همچون برابری صادق است؛ دلیل این‌که ما دو شکل را برابر تشخیص می‌دهیم این است که نسبت به مثال برابری وقوف داریم.

آنچه گفتیم این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌توانیم به مثل واقف شویم در حالی که ورای حواس ما هستند. در پاسخ این پرسش افلاطون قائل است که هر انسانی یک نفس نامیرا دارد که پیش از جای گرفتن در بدن به مثل دسترسی داشته است. بنابراین ما نسبت به آن‌ها شناختی فطری داریم که می‌تواند از طریق اندیشهٔ عقلانی به صورت بالفعل درآید زیرا اندیشهٔ عقلانی نفس را قادر می‌سازد که خاطراتش را به یاد آورد.

افلاطون معتقد بود مثل مختلف در یک سلسله‌مراتب اهمیت ثابت به یکدیگر مرتبط‌اند. مهم‌ترین آن‌ها مثال خیر است که محور هستی کل جهان است. آنچه به دیگر مثل ساختار می‌بخشد و به هر یک از آن‌ها ماهیت مخصوص خود را می‌دهد اصل نظام^۱ است. بدون این مثال، مثال‌های دیگری همچون زیبایی، عدالت، و ... وجود نخواهند داشت.

همان‌طور که خورشید به همهٔ اشیاء حیات و روشنائی می‌بخشد و ما را قادر می‌سازد که آن‌ها را همان‌گونه که هستند ببینیم، مثال خیر کل شناخت را پدید می‌آورد و ما را قادر به شناسایی مثل دیگر می‌کند. بالاترین کار فیلسوف این است که به شناخت خیر دست یابد، زیرا شناخت خیر است که ما را به فهم کامل و رفتار عقلانی رهنمون می‌شود.

1. principle of order

لازم است بدانید

افلاطون ربط و نسبت میان مثل و جزئی‌ها را به طور دقیق روشن نمی‌کند. مثل نه جزئی‌ها را خلق می‌کنند و نه از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند (برای مثال هنگامی که جزئی‌ها می‌میرند مثل از آن‌ها متأثر نمی‌شوند) زیرا مثل قابل تغییر نیستند.

بیندیشیم

سعی کنید یک گربه را به گونه‌ای توصیف کنید که با هیچ موجود دیگری اشتباه گرفته نشود.

بیندیشیم

رابطهٔ بین مثل را می‌توان با موج‌های روی یک دریاچه مقایسه کرد که در دایره‌هایی هم‌مرکز به سمت خارج در حرکت‌اند. هر یک از آن‌ها، هم از نظر ترتیب و هم از نظر اهمیت، وابسته به دایره‌ای است که مقدم بر آن است. در این مقایسه چه چیزی نماد مثال خیر است؟